

گریز از سنت در عاشقانه‌های فروغ فرخزاد و سعاد الصّباح

دکتر زهرا سلیمانی*

تاریخ دریافت: ۲۰۱۹/۰۹/۱۴

تاریخ پذیرش: ۲۰۲۰/۰۲/۲۰

چکیده

بررسی و تحلیل مضامین شعری شاعران نوگرا نشان از ستیز تجلّد با سنت دارد. تجلّد و نوگرایی در اشعار فروغ فرخزاد و سعاد الصّباح، شاعران نوگرایی ایران و کویت نیز با تلاش جهت درهم شکستن سنت‌های حاکم بر جامعه‌ی مرد سالارانه و دعوت به تحوّل و پیشرفت آن قرین بوده است. فروغ و سعاد برای ابراز عشق زنانه در ادبیات بر حاکمیت و مالکیت عشق توسط مردان و جنسیت در شعر و اندیشه شوریدند و با سنت‌شکنی و ایستادگی در برابر خطرات و انتقادهای جامعه مردسالارانه کوشیدند باورهای کهنه و پوسیده را از عرصه ادبیات برچینند؛ اگرچه که فروغ بر خلاف سعاد با سدشکنی این معبر به دلیل شرایط اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی خود در این راه ب‌های گزافی پرداخت و با چشم‌پوشی از زندگی زناشویی، عشق همسر و جدایی فرزند از عشق نصیبی جز تنهایی، فراموشی، غصّه و حسرت نبرد. در این مقاله، نوآوری و سنت‌شکنی این دو شاعر زن از زاویه‌ی طرح و بیان مسأله‌ی عشق و معشوق بررسی شده است، و با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی و مقایسه تطبیقی و

* استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران (ایران)

(soleymani9500@gmail.com)

گریز از سنت در عاشقانه‌های فروغ فرخزاد و سعاد الصّباح

ارائه‌ی نمونه‌هایی از این موضوع در مجموعه اشعار دو شاعر در پی مقایسه و یافتن نقاط اشتراک و اختلاف فروغ و سعاد در فتح باب ادبیات زنانه و هنجارشکنی مضامین و تعبیر عاشقانه می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: فروغ فرخزاد، سعاد الصّباح، عاشقانه‌ها، ادبیات زنانه، سنت‌شکنی، شعر معاصر ایران و عرب .

۱. پیشگفتار

ادبیات تطبیقی در مفهوم سنتی آن، تأثیرگذاری آثار ادبی ملت‌های مختلف را بررسی و بازتاب‌های ادبیات یک ملت در ادبیات سایر ملت‌ها را بیان می‌نماید. در واقع ادبیات تطبیقی نوعی داد و ستد فرهنگی می‌باشد. همان‌گونه که فرهنگ‌های ملل مختلف بر یکدیگر اثر می‌گذارند، ادبیات نیز به عنوان زیربنای فرهنگی ملت‌ها، بر یکدیگر تأثیر متقابل دارد، به همین خاطر می‌توان بازتاب‌های فرهنگی ملت‌ها را در ادبیات تطبیقی مشاهده کرد (ندا، ۱۳۸۳: ۲۶).

در این میان زبان و ادبیات عرب بیشترین تأثیر را بر زبان و ادبیات فارسی گذاشته و ادبیات فارسی نیز در سطوح گسترده توانسته است ادبیات عربی را از خود متأثر نماید؛ امروزه گرایش به انسان محوری به وجه غالب شعر فارسی و عربی تبدیل شده است و از این روست که عشق از درون‌مایه‌های اصیل شعر عربی نیز در دفاع از آزادی زن قد علم کرده است، همان‌گونه که شاعران فارسی نیز در راه تحقق اندیشه‌های آزادی‌خواهانه برای زن تلاش می‌کنند.

۱-۱. تعریف موضوع

شعر فارسی و عربی در تقابل سنت با تجدد نیز همگام با یکدیگر و با اشتراکات بسیار حرکت می‌کنند. مدرنیسم در هر دو ادبیات بر مبنای تحولات اجتماعی سیاسی جامعه شکل می‌گیرد.

فروغ فرخزاد شالوده‌شکن شعر معاصر فارسی می‌باشد. او بر خلاف بسیاری دیگر از شاعران هم‌عصر خود با دنیای بیرون کمترین فاصله‌ای نداشت؛ بلکه این دنیا همواره در آینه درون او منعکس بود و او هر تصویر را از اعماق وجود خود بیرون می‌کشید و به نمایش می‌گذاشت (حقوقی، ۱۳۷۷: ۱۶).

سعاد الصبّاح شاعر کویتی نیز به عنوان یکی از معدود زنان سنت‌شکن شعر عرب، همواره به دنیای اطراف خویش با دقت نگریسته و پیام اصلی افکار و اندیشه‌های او پویایی و رشد و بالندگی می‌باشد.

۲-۱. ضرورت، اهمیت و هدف

همان‌گونه که در ادبیات تطبیقی می‌توان به نقاط وحدت اندیشه‌ها پی برد، در شعر فروغ و سعاد نیز اندیشه‌هایی با مضامین عاشقانه و ادبیات زنانه رخ‌نمایی می‌کند که بررسی آن‌ها پنجره‌هایی نو را به سمت فضای پرمغز ادبیات تطبیقی، فراروی محقق می‌گشاید. بنابراین، هدف از نوشتار حاضر، یافتن نقاط اشتراک و اختلاف دو شاعر ایرانی و کویتی در مواجهه با مقوله پرشر و شور عشق و ساختارشکنی در این زمینه می‌باشد.

۳-۱. پرسش‌های پژوهش

- آیا فروغ و سعاد در عرصه‌ی مضامین عاشقانه به راستی در شمار شاعران متجدد، هنجارشکن و صریح‌اللهجه قرار می‌گیرند؟
- وجوه اشتراک و افتراق ادبیات زنانه در اشعار این دو شاعر در باب عشق و

متعلقات آن چیست؟

۱-۴. پیشینه‌ی تحقیق

تاکنون پژوهش‌هایی به‌طور جداگانه و یا تطبیقی درباره‌ی شاعران پرآوازه ادبیات فارسی و عربی، فروغ فرخزاد و سعاد الصّباح نوشته شده است، از جمله: اسدی ارزنه‌ائی (۱۳۹۱) به نقش، جایگاه و تنوع تصاویر زن در شعر سعاد پرداخته است. پورخالقی چترودی و تقی‌آبادی (۱۳۸۹) به واکاوی وجوه سوررئالیستی عشق، سیاست و زنانه‌نویسی شعر دو شاعر پرداخته‌اند. جعفرنژاد (۱۳۹۰) به بررسی زبان و احساس خاص زنانه‌ی فروغ و سعاد و خصوصیات مشترک آن دو در بیان مضامین و مفاهیم عاشقانه و نوستالژیک اهتمام ورزیده است. حبیبی و احمدی چناری و بهمدی (۱۳۹۳) مسائل اجتماعی مشترک دو شاعر همچون آزادی‌خواهی، انسان‌دوستی، مبارزه با تبعیض و مردسالاری را ارزیابی کرده‌اند. خدادادی (۱۳۸۸) به آشکار کردن نقش و تصویر زن در شعر سعاد به عنوان محور اصلی پژوهش پرداخته است. عباسی (۱۳۹۶) گونه‌های متفاوت عشق سعاد نظیر عشق به وطن، طبیعت، آزادی، انسانیت، عدالت و... را کاویده است. فراست (۱۳۹۵) به بررسی مضامین اجتماعی و زنانه همچون حقوق و جایگاه زن، مبارزه با ظلم و ستم و مردسالاری در شعر فروغ و سعاد پرداخته است؛ بنابراین با عنوان، روش و منابع نوشتار پیش‌رو پژوهشی صورت نگرفته است.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

این نوشتار، پس از نگاهی کوتاه به زندگی، افکار و آثار فروغ فرخزاد و سعاد الصّباح، با روش توصیفی-تحلیلی و تطبیقی و ابزار کتابخانه‌ای و با تکیه بر

مجموعه‌های شعری فروغ و سعاد، به بررسی و مقایسه سنت‌شکنی و تجدد در «تعبیر عاشقانه» پرداخته است تا صراحت و جسارت این دو شاعر نوگرا را در باب «عشق و معشوق» ارائه دهد.

٢. پردازش تحلیلی موضوع

٢-١. نگاهی کوتاه به زندگی و آثار فروغ فرخزاد

فروغ در روز پانزدهم دی ماه سال ١٣١٣ در خانواده‌ای معمولی و متوسط در تهران دیده به جهان گشود. پدرش سرهنگ محمد فرخزاد و مادرش توران وزیری تبار زنی ساده‌دل و مهربان بود. دوران کودکی فروغ در محفلی گذشت که شغل نظامی‌گری پدر، رنگی از خشونت و حاکمیت مطلق به آن خانواده بخشیده بود (رضایی، ١٣٨٤: ٨٠).

فروغ از هفت سالگی شعر می‌گفت ولی شعرهایش را از ترس پدر از بین می‌برد. او با ورود به هنرستان بانوان به فراگیری نقاشی پرداخت، هنری که بعدها در شعر او تأثیر گذاشت.

او در شانزده سالگی با پرویز شاپور، طنزپرداز کاریکاتوریست و از بستگان دور مادرش که پانزده سال از او بزرگ‌تر بود ازدواج کرد. علت این عشق سوزان و ازدواج پرشتاب فروغ برای چیزی جز به جستجوی مهربانی و محبت نبود. (کراچی، ١٣٧٦: ٩٣) ولی این وصلت دیری نپایید و سرانجام در سال ٣٤ فروغ پراحساس، ناآرام و شاعر مسلک از پرویز شاپور منطقی و حسابگر جدا شد. او ناگزیر شد بین شعر و زندگی مشترک یکی را برگزیند. نیاز و انگیزه‌ی شدید فروغ به شعر، «پیوند سست دو نام» را از هم گسست... حاصل این ازدواج دو ساله، پسری بود به نام کامیار (ر.ک: لنگرودی، ١٣٧٧: ١٧٧).

فروغ در سال ۳۷ و پس از آشنایی با ابراهیم گلستان در «گلستان فیلم» مشغول به کار شد و به سرعت در کارش پیشرفت شایانی کرد و در فیلم‌های مستند و نمایشنامه‌های مختلفی به عنوان سازنده یا بازیگر هنرنمایی کرد. در سال ۴۴ سازمان یونسکو و برناردو برتل وچی به پاس شعر و هنر جهانی فروغ فیلم‌هایی کوتاه از زندگی او ساختند. و اشعارش نیز مورد توجه مترجمین کشورهای مختلف اروپایی واقع شد، فروغ جهانی شده بود... در حالی که حادثه‌ی نابهنگام تصادف اتومبیل در ۲۴ بهمن ماه سال ۴۵ مرگ فروغ را در پی داشت و پیکرش برای همیشه در گورستان ظهی‌الدوله آرام گرفت (ر.ک: مرادی کوچی، ۱۳۷۹: ۱۳-۱۹).

فروغ در هفده‌سالگی نخستین مجموعه اشعارش «اسیر» را با موضوعات عشق، جدایی، تنهایی و اسارت در سال ۳۱ به چاپ رساند. «اسیر» حاصل تنش احساسات و هیجان‌ات دختری نوجوان و اسیر در قفس جامعه سنتی است که عشق به او شهادت سنت‌شکنی داد» (کراچی، ۱۳۷۶: ۹۳). در این مجموعه فروغ خواهان شکست این قفس خفقان‌آور است.

با چاپ مجموعه «دیوار» در سال ۳۵ او به دلیل پاره‌ای سنت‌شکنی‌ها و گستاخی‌ها مورد سرزنش قرار گرفت. فروغ در این مجموعه، خود را چون زندانی‌ای در دیوارهای روزگار تعصبات می‌بیند. و هم‌چنان به یاد همسرش می‌نویسد: «تقدیم به پرویز به یاد گذشته‌ی مشترکمان و با این امید که هدیه‌ی ناچیز من بتواند پاسخی به محبت‌های بی‌کران او باشد» (جلالی، ۱۳۷۸: ۳۴۲).

فروغ در سال ۳۶ با انتشار «عصیان» نسبت به تعصبات عصیان می‌کند و به دنبال شکستن دیوارهای اسارت است و عنصر تفکر را به شعرش وارد می‌کند و به زندگی و مرگ می‌اندیشد (اسماعیلی، ۱۳۴۵: ۱۰).

زمستان ٤٣، «تولدی دیگر» منتشر شد که در حقیقت تولد دوباره‌ی خود او بود با تکوین باورها و اندیشه‌های شاعرانه. بسیاری از منتقدین معتقدند که معاشرت فروغ با گلستان، تحوّل‌ی در زندگی او به وجود آورد (جلالی، ١٣٧٨: ٤١٢).

فروغ داستان‌های کوتاهی نیز دارد که همه از عشق، شکست و تنهایی حکایت دارد. از جمله: «تنها و کابوس»، «اندوه فردا»، «شکست»، «بی‌تفاوت»، «دوست کوچک من» (روزبه، ١٣٨٦: ٢١٥).

٢-٢. نگاهی کوتاه به زندگی و آثار سعاد الصّباح

سعاد الصّباح به عنوان یک شاعر کویتی که با خاندان حاکم مرتبط است، در شعر معاصر عرب از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است (الصباح، ١٣٨٧: مقدمه).

سعاد در ٢٢ ماه مه در سال ١٩٤٢ در کویت در خانواده‌ای متمول زاده شد (معجم البابطين، ١٩٩٥: ج ٢، ٤٣٦). وی یکی از نواده‌زادگان امیر محمدالصباح، پادشاه کویت است. سعاد تحصیلات ابتدایی خود را در زادگاهش فرا گرفت و در سال ١٩٦٠ با امیرعبدالله مبارک الصّباح جانشین پادشاه کویت و فرمانده کل نیروهای مسلح آن کشور، ازدواج کرد و پس از اخذ لیسانس اقتصاد از دانشگاه قاهره، فوق‌لیسانس اقتصاد را نیز از دانشگاه «ساری» انگلستان گرفت (الصباح، ١٣٨٧: مقدمه).

او نخستین زن کویتی بود که به زبان انگلیسی دکترای اقتصاد از آمریکا گرفت و سپس پایان‌نامه خود را به عربی ترجمه کرد. در زمینه‌ی اقتصاد و امثال آن تألیفات متعددی دارد که جوایزی را نیز به خود اختصاص داده است (مدنی، ١٣٨٥: ٦٤).

سعاد به‌طور مستقیم در فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کویت شرکت دارد و برای پویایی نقش وطنش به ویژه در عرصه‌ی فرهنگی، دفتر نشری با عنوان «دار سعادالصّباح» تأسیس کرد که سالانه ده‌ها عنوان کتاب چاپ و منتشر می‌کند. او هم‌چنین به همراه شیخ عبدالله مبارک بنیادی تشکیل دادند که با اهدای جوایز سالیانه، جوانان کشورهای عربی را به خلاقیت و آفرینش آثار علمی، فکری و ادبی تشویق و ترغیب می‌کند.

سعاد الصّباح زن فرهیخته و با شهامتی است که در مورد مسائل اجتماعی زمان خود- مانند خشونت و حقوق بشر و زنان و دفاع از حقوق آنان و مسائل کشورهای عربی و آزادی بیان و اندیشه، صاحب فکر و علاقه و دغدغه خاطر است و عضو فعال و مؤثر انجمن‌های گوناگونی مانند اتحادیه نویسندگان و عضو سازمان حقوق بشر در جهان عرب و عضو سازمان جهانی زنان مسلمان جنوب شرق آسیا است و از طرف بسیاری از انجمن‌های ادبی، فرهنگی، علمی داخل و خارج کویت تقدیر و ستایش شده است (الصباح، ۱۳۸۷: مقدمه).

نکته‌ی قابل توجه در اشعار سعاد، شباهت بسیار آن به اشعار نزار قبّانی شاعر رمانتیک سوری، از حیث صراحت، واژه‌گزینی و فضای شعری در پرداختن به عالم زنان و به‌کارگیری صدای زن در بیان درد و رنج‌های اجتماعی است به قدری که برخی به طعنه و ظرافت گفته‌اند که نزار اشعار او را می‌سراید و یا سعاد از اشعار نزار رونویسی می‌کند (خمیس، ۱۹۹۷: ۹۲).

خود سعاد نیز بارها در کمال صراحت از تأثیری که نزار بر او نهاده و نقش سازنده‌ای که راهنمایی‌های وی بر آزموده‌های شعرش داشته گفته است که «در مکتب نزار، هم آموختم و هم از آن تأثیر پذیرفتم» (حنین، ۲۰۰۱: ۴۱).

سروده‌های سرشار از عاطفه‌ی سعاد در ١٥ مجموعه گردآمده که از جمله‌ی آن‌هاست: أمنیة (آرزو) ١٩٧١، الیک یا ولدی (به تو فرزندم) ١٩٨٢، فتافیت إمراة (نجوهای یک زن) ١٩٨٦، فی البدء کانت الأثنی (در آغاز زن بود) ١٩٨٨، برقیات عاجلة الی وطنی (تلگراف‌هایی به وطنم) ١٩٩٠، آخرالسیوف (آخرین شمشیر) ١٩٩٢، قصائد حب (عشق سروده‌ها) ١٩٩٢، امراة بلا سواحل (زن بی‌کرانه) ١٩٩٤، خذنی الی حدود الشمس (مرا تا مرز خورشید ببر) ١٩٩٧، الورود تعرف الغضب (گل‌ها نیز خشمگین می‌شوند) ٢٠٠٥، حوار الورد والبنادق (گفتگوی گل و گلوله). نکته‌ی قابل توجه آن‌که سعاد قصیده‌ای از دیوان «آخرالسیوف» را برای همسرش به ارث نهاده در حالی که این دیوان یک قصیده بیش ندارد که نام آن را نیز بر خود دارد.

علاوه بر آثار فوق، سعاد مجموعه مقالاتی دارد با عنوان «هل تسمحون لی بأن أحب وطنی؟» (آیا به من اجازه می‌دهید که وطنم را دوست بدارم؟) که در آن با صراحت از گرایش‌های خود می‌گوید (عبود، ٢٠٠٨: ج ٢، ٤٨١-٤٨٣).

موضوع عشق کم و بیش حجم وسیعی از دیوان‌ها و سروده‌های سعاد را به خود اختصاص داده است، به‌طورمثال شاعر در مجموعه‌ی «فی البدء کانت الأثنی» و «قصائد حب» بیش از پیش شخصیت خود را در وادی عشق آشکار می‌کند و دیگر از عاشق خیال‌پرداز و رنج کشیده‌ی دیوان «أمنیة» یا عاشقی مشتاق با احساساتی پرشور که در «فتافیت إمراة» به تصویر کشیده شده است، خبری نیست. او در شعرهای اخیرش در بیان خواسته‌ها و احساسات عاشقانه‌اش بی‌پروا سخن می‌گوید (الامین، ١٩٩٤: ٦٥).

٢-٣. عاشقانه‌های فروغ فرخزاد و سعاد الصبّاح

۲-۳-۱. جلوه‌های عشق در شعر فروغ فرخزاد

در ادبیات فارسی همیشه مردان به بیان عشق و سوز و گداز آن پرداخته‌اند. زنان شاعر هیچ‌گاه نتوانستند احساسات و مکنونات قلبی خویش را بیان کنند و از زیباترین احساس بشری در شعر خود دم زنند. ادب فارسی همیشه مردانه بوده است. در سال‌های اخیر تلاش شاعران زن در جهت شکستن میراث‌های کهنه و قدیمی که برای احساس زن، موجودیتی قائل نمی‌شدند، منجر به سرودن شعرهایی با مضامین زنانه و مطرح نمودن عشق در آن‌ها شده است.

- **دوگانه‌ی عشق و سنت:** فروغ از شاعرانی است که با مطرح نمودن عشق در سه مجموعه‌ی اول اشعار خود «اسیر، دیوار، عصیان» سنت‌شکنی کرده و قدرت عشق را به تصویر کشیده است. او با جرأت و شجاعت، عادت‌های کهنه و موروثی ادب فارسی را درهم می‌شکند و با نگاهی نو، از عشق سخن می‌گوید. فروغ عشق را با طرح «جنسیت» در شعر بیان می‌کند:

ز شهر نور و عشق و درد و ظلمت سحرگاهی زنی دامن کشان رفت
پریشان مرغ ره گم کرده‌ای بود که زار و خسته سوی آشیان رفت
(فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۷)

- **حقیقت عشق:** از دید فروغ، عشق تعریفی خاص دارد. فروغ در جایی می‌گوید: «عشق در شعر امروز عبارت است از مقداری تمنا، مقداری سوز و گداز و سرانجام سخنی چند درباره‌ی وصال که پایان همه چیز است، در حالی که می‌تواند آغاز همه چیز باشد» (جلالی، ۱۳۸۶: ۱۶۲).

آری آغاز دوست داشتن است گرچه پایان راه ناپیداست
من به پایان دگر نیندیشم که همین دوست داشتن زیباست

(فرخزاد، ١٣٨٣: ٧٢)

فروغ بی پروا از عشق زنانه صحبت می کند و اعتراف به عشق از سوی زن را به راحتی مطرح می کند: «می توان فریاد زد/ با صدای سخت کاذب، سخت بیگانه/ «دوست می دارم» می توان در بازوان چیره ی یک مرد/ ماده ای زیبا و سالم بود» (همان: ٢١٠).

در واقع عشق، در اندیشه ی فروغ نوعی هنجارشکنی بر اندیشه ی غالب جامعه در خصوص زنان بود:

عشق چون در سینه ام بیدار شد از طلب پا تا سرم ایثار شد
این دگر من نیستم من نیستم حیف از آن عمری که با من زیستم
(همان: ٢٠٤)

فروغ از زمانی که عاشق می شود «من» خودخواه خود را فراموش کرده و به ایثار و فدا کردن دل در راه کسی که دوستش می دارد، می اندیشد. او حتی به اخم ها و انتقادها در این زمینه توجهی نشان نمی دهد و آرزوی جاودان بودن عشق را بر قلب خویش تکرار می کند:

بی گمان زان جهان رؤیایی زهره بر من فکنده دیده ی عشق
می نویسم به روی دفتر خویش «جاودان باشی ای سپیده ی عشق»
(همان: ٩٨)

- عشق ورزی با عشق: فروغ نگران روزهایی است که در میان چهار فصل زندگی، مردم، عشق را از یاد برده اند: «عشق؟/ تنه است و از پنجره ای کوتاه/ به بیابان های بی مجنون می نگرد/ به گذرگاهی با خاطره ای مغشوش/ از خرامیدن ساقی نازک در خلخال» (فرخزاد، ١٣٧٣: ٢٢١).

گریز از سنت در عاشقانه‌های فروغ فرخزاد و سعاد الصباح

گاه فروغ از زخم‌هایی می‌گوید که یادگار عشق است: «و زخم‌های من همه از عشق است/ از عشق، عشق، عشق» (همان: ۲۸۹) و خسته از رنج این راه می‌نالد برای دلی که زندان عشق او شده است:

بیچاره دل که با همه امید و اشتیاق
بشکست و شد به دست تو زندان عشق من
در شط خویش رفتی و رفتی از این دیار
ای شاخه‌ی شکسته زطوفان عشق من
(همان: ۶۷)

عشق در زاویه نگاه فروغ وقتی از مرزهای جسمانی می‌گذرد، متعالی می‌شود و عاشق، خود را جز معشوق نمی‌یابد: «همه‌ی هستی من آیه‌ی تاریکی است/ که ترا در خود تکرار کنان/ به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی خواهد برد» (همان: ۱۶۸).

فروغ در مسیر عشق، از تندباد طعنه‌ها و هجمه‌ی انتقادها هراسی ندارد:

بگذار تا به طعنه بگویند مردمان در گوش هم حکایت عشق مدام ما
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما
(فرخزاد، بی تا: ۹۸)

اگرچه عشق فروغ با جدایی او از همسرش به بن‌بست رسید، اما او همیشه به عشق خویش پای‌بند است و آن را چون عهدی استوار می‌نگرد:

گفتی از تو بگسلم، دریغ و درد رسته‌ی وفا مگر گسستنی است؟
بگسلم ز خویش و از تو نگسلم عهد عاشقان مگر شکستنی است؟
(همان: ۸۷)

فروغ از عشق خود با حسرت یاد می‌کند، و شاید او منتظر است تا دوباره روزهای عاشقی مثل خورشید صبح، طلوع کند:

تا برگزیده می‌نگرم، عشق خویش را
چون آفتاب گمشده می‌آورم به یاد
می‌نالم از دلی که به خون غرقه گشته است
این شعر، غیر رنجش یارم به من چه داد؟
(همان: ٤٩)

٢-٣-٢. جلوه‌های معشوق در شعر فروغ فرخزاد

یکی از جنبه‌های سنت‌شکنی شعر فروغ، سخن گفتن او از معشوق است. ادب فارسی در طول تاریخ هزار ساله‌ی خود همواره معشوق زن را در شعرها به تصویر کشیده است. تنها در مکتب وقوع و سبک خراسانی از معشوق مذکر صحبت شده است. قبل از فروغ، رابعه^(١) در قرن چهارم و مهستی^(٢) در عصر سلطان سنجر از معشوق سخن گفته‌اند اما بررسی اشعار آن‌ها مبین این مطلب است که آن دو هیچ‌گاه از معشوق مستقیماً در شعر خود یاد نکرده‌اند و تنها به بیان سوز و گداز عاشقی پرداخته و معشوق در شعر آن‌ها چندان واضح نمی‌باشد. اما فروغ برای اولین بار معشوق را در شعر خود وارد کرد. معشوق، مردی زمینی که طرح آن در اشعارش سر و صداهایی در جامعه برانگیخت (ر.ک. شمیسا، ١٣٧٦: ٢٨٨).

- نیمه‌ی ناتمام: فروغ در جستجوی یاری است که نیمه وجودی‌اش را به کمال برساند: «چگونه ناتمامی قلبم بزرگ شد/ و هیچ نیمه‌ای این نیمه را تمام نکرد!» (همان: ٢٤٥).

شعر فروغ شعر پراحساس عاشقانه‌ای است که معشوق را با بارقه‌ای روشن توصیف می‌کند. او بدون شک بنیان‌گذار فرهنگ زنانه‌ی شعر فارسی^(۳) است. فروغ بیشتر از آن چه از طریق شعرش پراوازه گردد با خلق این سنت زنانه، نام‌آور گشته است.

گاه در شعر فروغ معشوق نامشخص است و شاید انسانی تخیلی باشد:

آه من هم زنم زنی که دلش در هوای تو می‌زند پر و بال
دوستت دارم ای خیال لطیف دوستت دارم ای امید محال
(همان: ۱۰۲)

- معشوق زندانبان: فروغ در دفتر اسیر از زندانبانی صحبت می‌کند که نه امید رهایی از او دارد و نه می‌تواند از او گریزی داشته باشد و این، همان معشوق اوست:

بیا ای مرد ای موجود خودخواه بیا بگشای درهای قفس را
اگر عمری به زندانم کشیدی رها کن دیگرم این یک نفس را
(همان: ۳۵)

- در بند وفا: گاه فروغ از معشوق با بی‌وفایی یاد می‌کند چرا که معتقد است جنس مرد، عشق را خوب نمی‌شناسد:

ای زن که دلی پر از صفا داری از مرد وفا مجو، مجو، هرگز
او معنی عشق را نمی‌داند راز دل خود به او مگو هرگز
(همان: ۴۸)

معشوق در دفاتر اول شعر فروغ، خودخواه و بی‌وفاست. کسی است که فروغ را دربند زندان خانه محصور کرده است؛ اما هرچه به اشعار پایانی فروغ نزدیک

می شویم، به موازات پختگی عشق در او، معشوق را متعالی تر و برتر می یابیم:
«او وحشیانه آزاد است / مانند یک غریزه ی سالم / در عمق یک جزیره ی
نامسکون / او پاک می کند / با پاره های خیمه ی مجنون / از کفش خود، غبار
خیابان را.» (همان: ۲۱۶).

فروغ زمانی معشوق را از نسل های گذشته می داند. معشوق سرکش که فروغ را
به زمان های دور می برد: «معشوق من / گویی ز نسل های فراموش گشته است /
گویی که تاتاری / در انتهای چشمانش / پیوسته در کمین سوارست / گویی که
بربری / در برق پرتراوت دندان هایش / مجذوب خون گرم شکاریست» (همان:
۲۱۵).

فروغ گاهی از معشوق شکوه می کند و با حسرتی مظلومانه در نقش یک زن
عاشق زمزمه می کند: «چه مهربان بودی ای یار، ای یگانه ترین یار / چه مهربان
بودی وقتی دروغ می گفتم / چه مهربان بودی وقتی که پلک های آینه ها را
می بست / و چلچراغ ها را / از ساقه های سیمی می چیدی / و در سیاهی ظالم مرا
به سوی چراگاه عشق می بردی» (همان: ۲۹۴).

او به معشوق اطمینان وفاداری در عشق را می دهد و به او می گوید:

در دل چگونه یاد تو می میرد یاد تو یاد عشق نخستین است
یاد تو آن خزان دل انگیزست کو را هزار جلوه ی رنگین است
(همان: ۱۱۵)

در اکثر شعرهای فروغ با توجه به قراین چنین به نظر می رسد، معشوق و
مخاطب او، پرویز شاپور، همسر او باشد، فروغ تا پایان عمر به یاد شاپور ماند
و هیچ گاه عشق به او را فراموش نکرد.

گریز از سنت در عاشقانه‌های فروغ فرخزاد و سعاد الصَّبَّاح

فروغ، بی‌توجه به سنت‌ها و ارزش‌های سرسختانه‌ی جامعه، عواطف شخصی خود را با روحیات زنانه وارد شعر کرد و معشوق فردی، در شعر او پس از گذر از تجربه‌هایی دلنشین به معشوق کلی و عمومی تغییر یافت: «همه هستی من آیه‌ی تاریکی است/ که تو را در خود تکرارکنان/ به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی خواهد برد/ من در این آیه، تو را آه کشیدم، آه/ من در این آیه، تو را/ به درخت و آب و آتش پیوند زدم» (همان: ۲۷۸).

فروغ و معشوق در لحظه‌های تنهایی به دنبال خوشبختی هستند و سودای به دست آوردن آرامش را با خویش دارند. از دید او در بدبختی نیز می‌توان با معشوق، خوشبخت بود:

افسوس ما خوش‌بخت و آرامیم افسوس ما دل‌تنگ و خاموشیم
خوش‌بخت زیرا دوست می‌داریم دل‌تنگ زیرا عشق نفرین‌یست
(همان: ۱۹۰)

۲-۳-۳. جلوه‌های عشق در شعر سعاد الصَّبَّاح

آنچه سبب شهرت سعاد الصَّبَّاح، شاهزاده و شاعر کویتی در میان دیگر شاعران زن شعر عرب معاصر گشت، تهوّر بی‌سابقه‌ی سعاد در عاشقانه‌سرایی در فضای بسته‌ی کشورهای عربی است، و از آن‌جا که این شاهزاده خانم نسبت به دیگر شاعران زن، از قدرت و آزادی بیشتری برخوردار بود، بی‌محابا عشق خود را نسبت به امیال درونی‌اش ابراز می‌دارد و با شجاعت به دفاع از حق زن برخاسته است، و با زبانی ساده و به دور از تکلف، به وصف عشق پرداخته و با خیالی شاعرانه و ظرافتی زنانه به مضامین عاشقانه پر و بال داده است.

- خراش بر چهره‌ی سنت: سعاد عشق زنان را دیوانگی می‌داند و زن عاشق را

دیوانه‌ای می‌شمارد که از راحتی و آسایش گریخته و با این اقدام، خود را محکوم ساخته است، و تنها التزامی که می‌شناسد، همان عشق است: «من به‌طور قطع دیوانه هستم / و شما همگی عاقل / من از بهشت عقل گریخته‌ام / و شما هم اهل دانشید... / من در حالت عشق هستم / دارویی برای بهبود من وجود ندارد... / من ضد فرمان‌های ده‌گانه هستم / پایبندی من به عشق است ... / و غیر از عشق هیچ پایبندی ندارم» (الصباح، ۱۳۷۷، رازهای یک زن: ۲۷-۳۱).

- عشق ممنوع!: او بر جامعه‌ای که عشق‌ورزی را از احساس و عاطفه‌ی زنان دریغ می‌دارد و ابراز عشق زنانه را ممنوع می‌شمارد، می‌شورد و از آن روی برمی‌تابد: «می‌گویند: نوشتن گناه بزرگی است... دیگر منویس / سخن امتیاز مرد است / تو ای زن، دیگر حرف مزن! / عشق ورزی هنر مردان است ... / و تو ای زن، عاشق مشو / ولی من بسیار عاشق شده‌ام / بسیار شنا کرده‌ام / و در برابر همه‌ی دریاها مقاومت کردم / و غرق نشدم» (همان: ۱۵).

سعاد با تعجب از باورهای پوچ و اعتقادات نادرست رایج در جامعه‌ی مردسالارانه، از آنان پرسشی دارد: «می‌گویند من با شعر خود دیوارهای فضیلت‌ها را درهم کوبیده‌ام / و این فقط مردانند که شاعر هستند... / من بر همه این ژاژخوانی‌ها می‌خندم / و کسانی که در عصر جنگ ستارگان می‌خواهند / زنان را زنده به گور کنند، به سخره می‌گیرم... / چرا این دیوار خرافات را برپا می‌دارند / بین باغچه‌ها و میان درخت‌ها / و بین ابرها و باران / بین آهوی ماده و آهوی نر / چه کسی می‌گوید: شعر و نثر و فکر هم جنسیت دارد؟» (همان: ۱۷-۱۹).

سعاد خود را تسلیم دریای خروشان عشق می‌داند و از تهاجم بی‌رحمانه‌ی امواج متلاطم عشق، هراسی به دل ندارد: «عشق تو مرا تعقیب می‌کند / مانند

کوسه ماهی‌ای که سیر نمی‌شود/ روی آب و زیر آب مرا تعقیب می‌کند/ نقاط
ضعف زنانگی را برمی‌گزیند/ و بی‌رحمانه مرا می‌زند.../ تا خونم تمام شود/ و
همه‌ی اقیانوس‌ها به رنگ سرخ درآید» (همان: ۱۲۳).

- عبور از خطوط قرمز: او عشق را معجزه‌ای قادر می‌داند برای اجابت
نیازهای معشوق: «من قصیده‌ی توام/ که با مرگب زنانگی رقم زده شده است/
من گنجشک تو هستم/ من جزیره‌ی توام/ من کلیسای توام/ صدای زنگ
اشتیاقم را بشنو/ و هرگاه که خواستی در مرا بکوب و بر مژگان من/ غم‌های
خود را بیاویز» (همان: ۷۱).

سعاد خود نیز اقرار می‌کند که از خط قرمز جامعه‌اش عبور کرده، قدم در راهی
نو نهاده که پیش از این هیچ زنی بدان وارد نشده است، راهی دشوار که شاید
پس از او نیز زنی جرأت ورود بدان را نداشته باشد: «بر بام ماه بالا می‌روم تا
برایت سروده‌ای برچینم/ از سقف سروده بالا می‌روم تا ماهی برایت بچینم/ از
آسمان‌هایی بالا می‌روم/ که هیچ زنی پیش از من بالا نرفته است/ از عشق
سخنی می‌سرایم/ که هیچ بانوی عربی پیش از من، مرتکبش نشده باشد/ و
گمان نمی‌کنم که پس از من نیز مرتکب شود./ با تو گرفتار می‌شوم تا نقطه‌ی
بی‌بازگشت/ و با تو بدون چتر قدم می‌زنم زیر باران رسوایی/ با تو خواهم
رفت تا واپسین نقطه‌ی واژگان/ و تا آخرین قطره‌ی خونم/ تا شایسته آن شوم
که محبوب تو باشم...» (الصباح، ۱۳۸۷: ۱۳۳-۱۳۲).

او در وادی عشق بدون توجه به خطرات پیش رو پیش می‌تازد، و هوشیارانه،
بی‌هیچ قید و شرطی جسم و جاننش را قربانی آن می‌سازد: «تورا دوست دارم/
به رغم هزاران عیب کوچکی که در تو هست/ می‌دانم که تو سزاوار بخشش
من نیستی.../ و هیچ به یاد نمی‌آورم که در برابرم چیست/ و نیز پشت سرم/ تا

مرز سادگی تو را دوست دارم/ و تا مرز حماقت.../ بسیار دوست دارم/ و کاملاً می دانم که/ طبع تو ابر است و برق است و تندر.../ من کشوری را در باد هوا تأسیس می کنم.../ و می دانم که با غیرممکن/ دست و پنجه نرم می کنم/ و سقف آسمان را می سایم تا مرز تهوّر/ تو را دوست دارم تا مرزهای نیستی... و تا فنا شدن/ من بی قید و شرط تو را دوست دارم/ می دانم که من همه ی خطها را پشت سر گذاشته ام.../ بی هیچ گونه حساب و کتابی تو را دوست دارم/ و از آغاز می دانستم که کیفر خود را دریافت خواهم کرد» (الصباح، ۱۳۷۸: ۹۰-۸۶).

در باور سعادت، عشق راستین به همه ی دنیا و باختن زندگی می ارزد، اگر این احساس همانند مبدأ در مقصد نیز اولین باشد و بی نظیر: «... به من بگو/ آیا پیش از من زنی را دوست داشته ای؟/ و آیا هنگامی که در حالت عشق هستی، نور عقل را از دست می دهی/ ... به من بگو/ زن، وقتی که دوست می دارد... در برابر عاشقش چه می شود؟/ نسخه ی عشق، رونوشت برابر با اصل؟ لغتی به من بگو؟/ که هیچ زنی غیر از من آن را نشنیده باشد/ مرا ببر به سوی جزیره ی عشق/ که غیر از من کسی در آن نزیسته باشد.../ به من بگو من عشق اول تو هستم/ به من بگو من وعده ی اول تو هستم» (همان: ۷۲-۷۴).

از نگاه سعادت، زن در هر جا و مرتبه ای، تنها از عشق و تنها برای عشق آفریده شده است: «عزیزان، من دلم می خواست امشب/ چیزی از اشعار عشق/ به گوش شما برسانم/ زن در هر سن و سالی/ و از هر نژادی و از هر رنگی/ در برابر سخن عشق گیج می شود» (همان: ۱۴۸).

آری، نیروی عشق آن چنان قدرت آفرین است که هر ناممکنی را ممکن و سهل می سازد: «هنگامی که در حالت عشق به سر می برم/ احساس می کنم که .../ روی ابرها راه می روم/ و نور خورشید را می دزدم/ و ماهها را شکار می کنم.../ و در

امکان من هست که از دریا بگذرم/ و هزاران رودخانه را زیر پا بگذارم.../ بدون گذرنامه به این سو و آن سو بروم مانند کلمه‌ها و افکار» (الصباح، ۱۳۷۷، در آغاز زن بود: ۴۹-۵۱).

در نگاه سعاد عشق، قدرتی است جسارت‌بخش، و گناهی است دوست داشتنی: «عشق تحولی است در کیمیای بدن/ و مخالفت شجاعانه‌ایست/ با مقررات اشیاء و سلطه‌ی بیولوژیکی/ اشتیاق به تو نیز عادت زیان‌باریست/ نمی‌دانم چگونه از آن رهایی یابم/ عشق تو معصیت بزرگی است/ آرزو ندارم که مورد بخشایش قرار گیرد» (همان: ۸۱).

سعاد زن را بی‌شور و شوق عشق، سنگی بی‌احساس بیش نمی‌داند: «شبی از خداوند مسئلت کردم/ که مرا از عشق تو برهاند/ خداوند دعایم را پذیرفت/ و مرا به قطعه سنگی مبدل ساخت» (همان: ۱۰۳).

از نظر سعاد، عشق را به هر شکلی باید فریاد کرد و از افشای آن نهراسید: «فریاد برمی‌آورم که تو را دوست دارم.../ مهم نیست بگویی مرا دوست داری/ مهم اینست که بدانم چگونه مرا دوست داری.../ همه از شهر خارج می‌شوند تا از تو استقبال کنند.../ تا به عنوان پادشاه قلب/ تاجگذاری کنی/ به همه‌ی زبان‌هایی که می‌دانم و نمی‌دانم/ می‌گویم «تو را دوست دارم»/ من به عشقی که ماسک بر چهره بگذارد/ به عشقی که پشت پرده و/ در کوی باطنیه سکونت دارد/ احترام نمی‌گذارم» (همان: ۱۳۹-۱۵۵).

او معتقد است عشق، جوهر انسانیت و اصالت آدمی است و تنها قدرتی که به انسان توان مبارزه و پایداری می‌دهد: «آنان تلاش می‌کنند تا قصیده‌ها را از بین ببرند/ و جنگل‌های سرسبز عشق را بسوزانند/ مردانگی مردان/ و زنانگی زنان

را از ریشه برکنند/ ولی ما/ با قدرت تمام عشق خود/ با آن‌ها به مبارزه
برمی‌خیزیم/ زیرا تنها عشق است که/ وحشی‌ها را طرد می‌کند/ و هجمه‌ی
عصر انحطاط را متوقف می‌سازد» (همان: ۱۹۱).

۲-۳-۴. جلوه‌های معشوق در شعر سعاد الصَّبَّاح

سعاد در عاشقانه‌های خود به شدت در برابر حاکمیت باور و زبان مردسالارانه
می‌ایستد و طرح عنوان «جنسیت» را مردود می‌شمارد، باوری که از نقش‌های
اجتماعی به عرصه‌ی شعر و ادبیات نیز رسوخ و نفوذ پیدا کرده است و آن‌جا
را نیز تحت قیمومیت خود درآورده است. او معتقد است که حضور اجتماعی
انسان و بروز احساسات و عواطف نوع بشر، مرزی میان مذکر و مؤنث
نمی‌شناسد و در حقیقت این دو، هویتی مجزا از هم ندارند.

- این همانی عاشق و معشوق: سعاد حتی هویت خود را از وجود معشوق
می‌داند و شخصیتی مستقل برای خود قائل نیست، چراکه در برابر آینه جز
چهره‌ی او هیچ نمی‌بیند: «آقای سرور/ پیش از تو من سرزمینی داشتم و
مرزهایی/ زمین را در عشق از دست دادم/ و نیز مرزها را.../ با سرنوشت من
چه کردی؟/ من هیچ پیوندی جز به تو ندارم/ ... و در برابر آئینه‌ها تنها چهره‌ی
تو را می‌بینم/ من دیگر جایی ندارم/ پس از اینکه همه جا را مستعمره‌ی
خویش کردی.../ تویی که وجب به وجب اشغال کردی/ تو همه‌ی نشانی‌های
مرا باطل کردی/ و اگر مرا صدا کنند مقصود تویی...» (همان: ۴۷-۵۳).

او معشوق را قرارگاهی چون خانه و وطن می‌یابد که در کنارش آرامش
می‌یابد، و یا چون قدیسی که الفبای عشق به او می‌آموزد: «حس پدرانه دستانت
را سپاس می‌گذارم سرورم/ ... که به گاه آوارگی، خانه‌ام بوده‌اند/ و به گاه

طوفان، سققم و وطنم / .. ای مردی که صداقت دستانش را ارج می‌نهم / هرگاه اتفاق با دستانت روبه رو شد / ... ای قدیسی که مرا بیاموخت / الفبای عشق از الف تا یاء / و مرا همچون رنگین‌کمان ترسیم کرد / میان زمین و آسمان / و مرا زبان درخت آموخت / و زبان باران را / و زبان دریای آبی را / دوستت می‌دارم...» (الصباح، ۱۳۸۷: ۱۷۵-۱۹۱).

و گاهی نیز معشوق را به عنوان یک دوست می‌طلبد: «این دایره‌ای را که با مرکب چینی / درباره‌ی فکر، ذوق و عادات من ترسیم کردی / ... / این دایره / دارد شکل زندانی به خود می‌گیرد / دایره را بر من زیاد تنگ مکن / زیرا من تو را به عنوان دوست خود می‌خواهم / نه زندانبانم» (الصباح، ۱۳۷۷، در آغاز زن بود: ۱۱۱).

و جالب آن که سعاد، محبوب را آن چنان که هست می‌پذیرد و در پی تغییری در رفتار و گفتار او نیست هر چند که ناپسند و خشن باشد: «من هیچ به فکر تغییر دادن تو بر نمی‌آیم / اگر روحیه‌ی وحشیانه‌ی خود را تغییر دهی / از تو چه باقی می‌ماند؟ / هیچ در فکر ادب کردن تو یا یاد دادن تو نیستم / اگر روحیه‌ی کودکانه‌ی سرکش تو تعلیم داده شود / دیگر چه از تو باقی می‌ماند؟ / من در فکر این نیستم که هنر عشق ورزیدن را به تو یاد دهم / تو پیامبر دوستی هستی» (همان: ۴۳-۴۵).

- یتیم عشق: سعاد عاشقی است که از تولد، تمامی لحظه‌های عمرش را در انتظار آمدن دل‌داده سپری کرده است و از او بابت اوقاتی که بدون او سپری کرده است، طلب پوزش می‌کند: «ای سوارکاری که در انتظارش هستم / از آغاز تاریخ / و از آغاز پیدایش اشیاء / درختان مهر من / و گل‌های قلبم، در حال آماده باش هستند... / سرورم از صمیم قلب از تو پوزش می‌خواهم / از وقت گم شده /

که در آن حبیب من نبود/ از چهار فصل سال تو پوزش می‌خواهم/ و هر جزئی از اجزای ثانیه/ که زیر پلک‌هایم ترا پنهان نکردم.../ بابت سال‌هایی که به صورت یتیم عاطفی/ در آن زیستم، پوزش می‌خواهم/ پیش از اینکه سرور من/ و سلطان من شوی» (الصباح، ۱۳۷۸: ۲۸-۴۶).

و زمانی دیگر نیز از ناامیدی به دستان معشوق پناه می‌برد، دستانی که به هنگامی بی‌مهری‌های او چونان پرندگان صلح، مهر و محبت را برمی‌گرداندند: «این نامه را برای دستانت می‌نگارم.../ که دستانت از تو مهربان‌ترند/ و سرشت زنان را بیشتر می‌فهمند.../ آن دو برای گفت‌وگو هزاران باب می‌گشایند.../ دستانت، در شادکامی و ناکامی همواره همراهم بود.../ دستانت همان دو کتاب دل‌انگیزند/ که پیش از خواب آن‌ها را می‌خوانم/ آن‌ها دو جنگل انبوه از درختند/ که در بارش اندوه به آن پناه می‌برم/ آن‌ها همان دو شاخه‌اند که آویزان‌شان می‌شوم/ آن‌گاه که نزدیک است غرق شوم/ ... دستانت همیشه پرنده صلح بوده‌اند.../ و زمانی که به گریه‌ام می‌انداختی اشک‌هایم را می‌ستردند/ شرفیاب دستانت می‌شوم.../ و پرونده کاملی تقدیمشان می‌کنم از همه دادخواست‌های عاطفی‌ام/ که علیه تو اقامه کردم/ و رابطه‌ی من با آن دو/ صمیمی‌تر از رابطه‌ام با دوست.../ و ریشه دارتر» (الصباح، ۱۳۸۷: ۱۷۱-۱۵۵).

سعاد تنها می‌خواهد همراه همیشگی معشوق باشد چه در خوشی و چه در ناخوشی‌ها، چرا که وجود خود را جدا از او نمی‌بیند: «می‌خواهم همپایت شوم/ تا آخر جنون/ تا آخر هم‌وردی/ و سرانجام زنانگی‌ام.../ آن هنگام که با‌دها شدت می‌گیرند/ و طوفانی سخت می‌وزد/ یا با تو نجات می‌یابم/ یا با تو غرق می‌شوم» (همان: ۶۷-۶۹).

او بر این باور است که هستی‌اش تنها و تنها با وجود معشوق به بار می‌نشیند:

«زنانگی من با دست‌های تو شکل می‌گیرد... / هرچه بیشتر دوستم بداری / هرچه بیشتر بخواهی‌ام / جنگل‌های وجودم پربرگ‌تر می‌شوند... / آن سان که رنگین‌کمان با گنبدهای رنگارنگ... / زمانی که ترسیم مرا به سرانجام می‌رسانی / از میان لبانت ظهور می‌کنم / به سان سروده‌ای شفاف» (همان: ۴۹-۵۳).

- در مدار معشوق: سعاد معشوق را چون مرکز و بندرگاهی می‌بیند که در کنار آن آرام و اطمینان می‌یابد: «به تو قول می‌دهم که میهنت باشم / و تو به من قول بده / که پایتخت من باشی / قول می‌دهم کشتی رؤیاهایت باشم / به من قول بده که تو نیز آخرین بندرگاهم باشی / به تو قول دادم که ابرت باشم / و تو قول بده که باران من باشی / با تو تبعیدگاه / به میهن مبدل می‌شود» (الصباح، ۱۳۷۷، در آغاز زن بود: ۸۹-۱۱۳).

معشوق سعاد به استعمارگری جذاب می‌ماند که هیچ تلاشی برای رهایی از چنگال آن ندارد، سلطه‌گری که وجودش را سرشار از قدرت می‌سازد: «من یکی از اعضای قدیمی هستم / در سازمان دفاع از حقوق بشر / از روزگار کودکی شرکت می‌جستم / در همه‌ی راه‌پیمایی‌هایی که خواستار رفتن استعمار بودند / ولی از روزی که تو را شناختم / تمامی حقوق خود را از یاد بردم... / ای زیباترین استعمارگر! / وقتی تو حبیبم باشی... احساس می‌کنم در میان زنان زمین، از همه نیرومندترم» (همان: ۱۲۹).

آری برای سعاد، محبوب به درمی‌نایاب و نفیس می‌ماند که او را از دریای عشق صید کرده است: «وقتی کودک بودم / به داستان‌های صید مروارید در کشورم / گوش فرا می‌دادم که چگونه غواصان شجاع / زندگی خود را بر سر این گذاشته بودند / که یک مروارید بدست آورند / هنگامی که زن شدم / و وارد

دریای عشق تو گشتم / لذت فرو رفتن در آب ناشناخته را درک کردم / تا بتوانم
بر تو دست یابم / ای گران‌بهارترین مروارید زندگی‌ام» (همان: ٩٥).

و در نهایت از شدت شیفتگی او را تنها سلطان حریم قلبش می‌داند که در
برابری تسلیم محض است: «از نام تو / جغرافیای جهان / آغاز می‌شود... /
کلیدهای شهرم را به تو بخشیدم / و تو را حاکم آن کردم... / و از دستان خود
دستبند ترس را / و وحشت‌زایی عشیره را از خود دور کردم / ... و با نور
چشمات، سرمه کشیدم... / روی عرش نشستم و انتظار کشیدم / درخواست
اقامت دائم / در شهر سینه‌ی تو کردم.» (الصباح، ١٣٧٧، رازهای یک زن: ١٣٩).

٣. نتیجه‌گیری

- فروغ و سعاد بر حاکمیت و مالکیت عشق توسط مردان و جنسیت در شعر و
اندیشه شوریدند و برای ابراز عشق زنانه در ادبیات قیام و تلاش بسیار کردند؛
اگرچه با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی و جو حاکم، سهم و موقعیت
فروغ کاملاً پیش‌تاز است.

- فروغ و سعاد از باورهای نادرست جامعه‌ی مردسالارانه و حاکم بر عالم
ادبیات روی برتافتند و با سنت‌شکنی کوشیدند تا باورهای کهنه و پوسیده را از
این عرصه برچینند و رنگ و بویی تازه بدان ببخشند. و با عبور از خط
قرمزهای جامعه، بی‌واهمه در برابر انتقادهای آن ایستادند. نگاه ضد
مردسالارانه‌ی این دو شاعر- که در فرهنگ شرقی همواره وجود داشته- نیز
همانندی چشمگیری دارد، شاعران نوگرایی که نگاه مدرن به زندگی دارند و به
همین دلیل در رویکرد و زبان عاشقانه‌های خود شفاف‌تر علیه این نظام ظالمانه
و تبعیض‌آمیز طغیان می‌کنند؛ اما فروغ با چشم پوشیدن از زندگی زن‌اشویی،

گریز از سنت در عاشقانه‌های فروغ فرخزاد و سعاد الصّباح

عشق همسر و به جان خریدن جدایی فرزند بهایی گراف، جبران‌ناپذیر و دردآور در این راه پرداخت.

- هر دو شاعر به عنوان شاعران نوگرای معاصر و نماینده‌ی شعر زنان زمانه‌ی خویش، در سیر سروده‌های عاشقانه‌ی خود، مسیری تکاملی را در بیان مضامین و احساسات رمانتیک عاشقانه طی کرده‌اند، و با عبور از عواطف و هیجانات سطحی به عمق و پختگی آن دست یافته‌اند؛ اگرچه که به نظر می‌رسد شدت و قوت این روند رشدی به دلایل متفاوت در عاشقانه‌های فروغ، ملموس‌تر و محسوس‌تر است و شعر او نسبت به سعاد، زنانه‌تر مانده است و ورود مضامین عاشقانه‌ی سعاد به موضوعات دیگر به‌خصوص موضوعات اجتماعی، پررنگ‌تر می‌باشد.

- هر دو شاعر در برابر خطرات وادی عشق تسلیم بی‌قید و شرط هستند با این تفاوت که سهم فروغ از معجزه‌ی عشق نگرانی، تنهایی، فراموشی، غصه و حسرت، و نصیب سعاد از آن، نشاط، شور و شغف، قدرت، انرژی شگرف و بی‌متها گشت.

- بر خلاف سعاد الصّباح، شعر و علاقمندی به آن و ترجیح دنیای ادبیات موجب جدایی فروغ از همسرش گشت به همین دلیل معشوق فروغ همچون سعاد قرارگاه و وطنی امن و مطمئن نیست که به او عزت، امنیت، آرامش و اطمینان بخشد و همین مسأله سایه‌ای از رنج و اندوه دائمی بر شعر فروغ افکند.

- فروغ طلایه‌دار ادبیات زنانه و سدشکن این معبر است و از سعاد پیش‌تر و به همین سبب آسیب‌های بیشتری در این راه متحمل شد، فروغ نیز معشوق را

یاری مکمل در زندگی می‌داند اما یاری که بی‌وفا، خودخواه و سرکش است و همراه همیشگی زندگی او نمی‌ماند در صورتی که سعاد معشوق را آن‌چنان که هست همراه و یاور خود می‌گرداند حتی به شکل استعمارگری دوست داشتنی.

- سعاد معشوق را در هر حالی چه غم و چه شادی همراه همیشگی خود می‌بیند در حالی که فروغ به دنبال خوشبختی با معشوق است در هر شرایطی، چه خوشی و چه ناخوشی اما تنها می‌ماند.

-به دلیل شرایط زمانه، عدم تأیید اجتماعی و خانوادگی و تنها ماندن، به‌طور کلی سایه‌ای از اندوه و ناامیدی با عاشقانه‌های فروغ عجین شده است که در سروده‌های سعاد کمتر شاهد آن هستیم، عاشقانه‌ایی که همواره بارقه‌ای از امید به آینده در آن موج می‌زند.

-نگاه و بی‌پروایی زنانه‌ی فروغ در این سروده‌ها قوی‌تر و صریح‌تر از سعاد است که این امر با توجه به شرایط اجتماعی- فرهنگی جغرافیا و عصر هر دو شاعر، گویای جسارت و شجاعت بیشتر فروغ می‌باشد؛ به عبارت دیگر به دلیل غلبه‌ی ناامیدی و یأس، روح عصیان و سرکشی در عاشقانه‌های فروغ نمود بیشتری دارد بر خلاف شعر سعاد که به سبب فضای بازتر اجتماعی- فرهنگی کویت و همراهی بیشتر جامعه و خانواده‌ی شاعر، عطرآگین از رائحه‌ی امید، لطیف‌تر و ملایم‌تر بیان شده است.

- اگرچه وجود شرایط تقریباً مشابه اجتماعی و فرهنگی ایران و کویت، تأثیرپذیری فروغ و سعاد از مکتب رمانتیسیم و نیز بهره‌مندی هر دو شاعر از عاطفه‌ی سرشار زنانه از دلایل پرداختن آن‌ها به مضامین عاشقانه و بیان دردها و آرزوهای عالم عاشقی است اما حجم بیشتری از اشعار سعاد الصباح به

گریز از سنت در عاشقانه‌های فروغ فرخزاد و سعاد الصباح

توصیف معشوق اختصاص یافته است که شاید حکایت از آرامش ذهنی و فکری بیشتر شاعر در زندگی فردی و اجتماعی دارد.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) رابعه، شاعر قرن چهار و دختر کعب از بزرگان عرب که عاشق غلام برادر خود شد، شعرهای او با سوز و گداز و نشان‌دهنده‌ی وجود معشوقی متکبر بوده که به عشق او توجهی نداشته است (ر.ک. به شمیسا، ص ۲۱۶).

(۲) مهستی از معاصران سلطان سنجر و نخستین زنی است که به رباعی‌سرایی مشهور شده است، او بر بطن می‌نواخت و زنی جسور و بی‌باک بوده است (ر.ک. همان، ص ۲۱۷).

(۳) برگرفته از مقاله‌ی براهنی، رضا، ص ۴۸۵.

منابع و مأخذ

- ۱- اسدی ارزنه‌ائی، سمیه (۱۳۹۱). سعاد الصباح و زن از دیدگاه وی. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد. دانشگاه حکیم سبزواری.
- ۲- اسماعیلی، امیر (۱۳۴۵). جاودانه‌ی فروغ فرخزاد، چاپ اول، تهران: مرجان.
- ۳- الامین، فصل (۱۹۹۴). شاعرة الانتماء الحمیم، الطبعة الاولى، بیروت: شركة النور.
- ۴- براهنی، رضا (۱۳۵۸). طلا در مس، ج دوم، چاپ سوم، تهران: زمان.
- ۵- پورخالقی چترودی، مهدخت و حمید تقی‌آبادی (۲۰۱۰). فروغ فرخزاد و سعاد الصباح در مثلث عشق، سیاست و زنانه‌نویسی. الدراسات الأدبية، ۱(۷۰)، ۲۵-۹.
- ۶- جعفرنژاد، زینب (۱۳۹۰). بررسی مقایسه‌ای مفاهیم عشق و زن در اشعار غادة السمان و سعاد الصباح. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد. دانشگاه شهید بهشتی.
- ۷- جلالی، بهروز (۱۳۷۸). جاودانه زیستن در اوج ماندن، تهران: مروارید.

- ٨- حبيبي، علي اصغر؛ احمدى چنارى، على اكبر و زهرا بهمدى (١٣٩٣). بررسى تطبيقى درونمايه‌هاى اجتماعى مشترك در شعر فروغ فرخزاد و سعاد الصَّبَّاح. ادبيات تطبيقى، ٦(١١)، ٩٥-١١٧.
- ٩- حسنين، عادل (٢٠٠١). كأمطار السيف: سعاد الصَّبَّاح، الطبعة الاولى، قاهره: دارامادو للنشر.
- ١٠- حقوقى، محمد (١٣٧٧). مرورى بر تاريخ ادب و ادبيات امروز ايران، چاپ اول، تهران: قطره.
- ١١- خدادادى، محسن (١٣٨٨). المرأة في شعر سعاد الصَّبَّاح. پايان‌نامه‌ى كارشناسى ارشد. دانشگاه اصفهان.
- ١٢- خميس، ظبية (١٩٩٧). الذات الأنثوية من خلال شاعرات الخليجيات، الطبعة الاولى، دمشق: نشرالمدى.
- ١٣- رضايى، سپيده (١٣٨٤). زندگى فروغ فرخزاد، چاپ دوم، تهران: نشر توسعه كتابخانه‌هاى ايران.
- ١٤- روزبه، محمدرضا (١٣٨٦). ادبيات معاصر ايران، تهران: نشر روزگار.
- ١٥- شميسا، سيروس (١٣٧٦). نگاهى به فروغ، چاپ سوم، تهران: مرواريد.
- ١٦- الصباح، سعاد (١٣٧٧). در آغاز زن بود، ترجمه: حسن فرامرزى، چاپ اول، تهران: دستان.
- ١٧- _____ (١٣٧٧). رازهاى يك زن، ترجمه: حسن فرامرزى، چاپ اول، تهران: دستان.
- ١٨- _____ (١٣٨٧). عشق سروده‌ها، ترجمه: آمنه جهانگير اصفهانى، چاپ اول، تهران: جهاد دانشگاهى.
- ١٩- _____ (١٣٨٧). مرا تا مرز خورشيد بپر، ترجمه: حسن فرامرزى، چاپ اول، تهران: دستان.
- ٢٠- عباسى، مسلم (١٣٩٦). بررسى جلوه‌هاى عشق در شعر سعاد. پايان‌نامه كارشناسى ارشد. دانشگاه رازى.

گریز از سنت در عاشقانه‌های فروغ فرخزاد و سعاد الصباح

- ۲۱- عبود، خازن (۲۰۰۸). معجم الشعراء العرب من الجاهلية الي نهاية القرن العشرين، مراجعة: رحاب عكاوي، الطبعة الاولى، بيروت: رشاد برس.
- ۲۲- فراست، سلیمه (۱۳۹۵). بررسی تطبیقی مضامین شعری فروغ فرخزاد و سعاد الصباح. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد. دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- ۲۳- فرخزاد، فروغ (۱۳۸۳). دیوان کامل، چاپ اول، تهران: مهرداد.
- ۲۴- _____ (بی‌تا). مجموعه اشعار، چاپ اول، تهران: بی‌نا.
- ۲۵- کراچی، روح انگیز (۱۳۷۶). فروغ یاغی مغموم، چاپ اول، [بی‌جا]: نشر راهیان اندیشه.
- ۲۶- لنگرودی، شمس (۱۳۷۷). تاریخ تحلیلی شعر نو، چاپ دوم، [بی‌جا]: نشر مرکز.
- ۲۷- مدنی، نسرین (۱۳۸۵). در کوچه‌های خاکی معصومیت، چاپ اول، تهران: چشمه.
- ۲۸- مرادی کوچی، شهناز (۱۳۷۹). شناخت نامه‌ی فروغ فرخزاد، چاپ اول، تهران: قطره.
- ۲۹- معجم البابطين للشعراء العرب المعاصرين (۱۹۹۵). گردآوری هیئت المعجم، الطبعة الاولى، کویت: موسسه جائزة عبدالعزيز سعود البابطين للابداع الشعري.
- ۳۰- ندا، طه (۱۳۸۳). ادبیات تطبیقی، ترجمه: هادی نظری منظم، چاپ اول، تهران: نی.